

جزر ومد سیاست و اقتصاد

درامپراطوری صفویه

* -۱۱-

در برابر تجملات و تمینات و آن وضع روحی و اخلاقی مردم ، این نکته جلب نظر میکند که از جلوس شاه سلیمان بیعد ، هر گز به تقویت بنیه دفاعی ایران توجه نشده است و مثل اینکه زمامداران وقت گمان می برده اند این قدرت و سلطنت و توسعه اقتصادی خود بن خود پدید آمده ، نه شاه اسماعیلی در کاسه سر دشمن شراب خورده و نه شاه عباسی ۹۰۰.۰۰۰ دوکا ظروف طلا و نقره را آب کرده و صرف مستمری سپاهیان نموده و درازاه آن ۲۴ هزار سر بریده از يك سوغات گرفته بوده است ۱ .

اینست که کار نگهداری سپاه به آنجا کشید تا به قول یکی از سیاحان

سپاهی گرسنه که در زمان شاه سلیمان بایران آمده و در سال بیست و هفتم حکومت

او سفرنامه خود را نوشته (۱۱۰۴ هجری) : وضع پرداخت

حقوق دستجات قشون خوب نیست ، به این ترتیب که حقوق آنها را حواله می کنند تا ازاراضی و دهکده هایی که شاه ضبط کرده است به آنها پردازند . وزرائی که پرداخت حقوق سرباز و اداره این امر به عهده آنها می باشد دستجات نظامی را به دنبال دریافت حقوقشان گاهی به سبب فرسنگ راه ازین طرف به آن طرف می دوانند ۲ .

در واقع معنای «بر پشت آهوی سبز حواله کردن» در مورد حقوق این سربازان سادق

است . سانسون اضافه میکند «وزراء راه حق و حساب گرفتن را خوب آموخته اند ، بطوری که اگر يك فرد نظامی تصادفاً بتواند دوسوم حقوقش را وصول کند ، کار مهمی انجام داده است» . چنین بود ترتیب سرباز نگهداشتن پادشاهی که «بطریهای شراب و جامهای او همه از طلا بود» و حتی «تعداد زیادی فیل و شیر و ببر و پلنگه داشت که زنجیر ها و میخ هایی که این حیوانات را به آن می بسته اند نیز هم از طلا بود و در برابر هر يك ازین حیوانات دوطشت از طلا قرار داشت که در یکی غذا و در دیگری آب می ریختند ... در کاخ اختصاصی ۱۸ اسب بسیار عالی داشت که زین و یراق آنها همه از طلا بود و بر روی آن برلیان و یاقوت زده شده بوه و برای تنوع : یراق یکی از اسبها فقط برلیان و یراق اسب دیگر از زهرود دیگری از یاقوت بنفش و دیگری از یاقوت کبود و آن يك از مروارید های بسیار درشت بود... هر يك ازین اسبها نیز در جلو خود دوطشت از طلا داشتند ، گاهی در میان این اسبها چند گورخر نیز دیده میشد . گویا یکی از مبلغین مسیحی اسپانیایی به این وضع خنده اش گرفته بود .

* ترتیب مقالات در شماره گذشته به اشتباه بجای ۱۰ عدد ۸ گذاشته شده بود که البته خوانندگان متوجه شده اند .

صاحب منصبی از او پرسیده بود چرا خنده میکنی؟ گفته بود: به وضع خرهای اسپانیا می‌خندم که در آن جا آنقدر بیچاره و بارکشاند و درینجا...؟

صاحب‌منصب جواب داده بود: علت اینست که در اسپانیا خر فراوان است، ولی در مملکت ما کم است! ازین سبب قدر و قیمتش را زیاد می‌دانیم.^۱

سربازانی که نام بردیم بیشتر از جهت لیست حقوقی عنوان سربازی داشته‌اند. شاردن می‌نویسد «در زمان شاه سلیمان قریب هشتاد هزار سرباز حقوق بگیر در ولایات بود ولی هنگام ضرورت بیش از ده هزار قابل استفاده نبودند»^۲ هم چنین باین نکته باید توجه کرد که فوج توپچیان در زمان شاه عباس دوم منحل شده بود، فوجی که در زمان شاه عباس کبیر ۱۲ هزار سرباز داشته است.^۳ و اصولاً سربازان دلیر شاه عباس بزرگ بیش از ۱۲۰ هزار تن می‌شده‌اند که همه مجهز و آماده به جنگ بوده‌اند. اما شاه عباس دوم در ۱۰۷۷ ق. «وقتی از سپاه خود سان دید اعتراف کرد که یک دست اسلحه و اسب و نفرات را هر یک ده دوازده بار از برابرش رد کرده‌اند که سپاه را بیشتر از آنچه هست جلوه دهند. ۴۰ و شاه سلیمان صفوی پادشاهی بود که هفت سال آخر عمر خود را اصولاً به علت بیماری از خانه نتوانست بیرون بیاید.

البته درین مورد باید فرماندهان «وقزلباشان را که لباس زیرشان زربفت بود بازمینۀ طلائی و نقره‌ای و آستین بلند و جبهه با پوست سمور زینت یافته از ماهوت قرمز با پیراق‌ها و قیطان‌های طلا»^۵ استثنا کرد.

وزیر کوشا در زمان شاه سلیمان برای مدت محدودی (از ۱۰۸۶ تا ۱۱۰۱)

یک وزیر نسبتاً پرکار بر سر کار آمد، ولی با توجه به اینکه دستگاهها اصولاً فرسوده شده بود و زنگ خورده بود این کوشش‌ها بی نتیجه می‌ماند. این شخص شیخ علیخان زنگنه بود که کوشش داشت استقلال خود را در برابر شاه حفظ کند، پدر این شیخ علیخان میر آخورشاه بود، او «بعد از حکومت کرمانشاهان به منصب وزارت خاصه رسید و سالها مستقلاً وزارت کرد و انتظامی کامل در ممالک محروسۀ شاهی داد.

مدت پانزده سال من حیث الاستقلال وزیر و اعتماد الدوله پادشاه بود... و درسته یک هزار و صدویک (۱۱۰۱) به جوار رحمت حضرت ایزدمتعال پیوست.^۶

«شیخ‌علیخان شبها در لباس مبدل در محلات گردش میکرد و از اوضاع مملکت خبردار می‌گردید و به فقر اوضاع و طلاب علوم و ایتم‌بذل و بخشش می‌کرد. حمامات نیکو و رباطات در شهر و عرض راه‌عبتبات عالیات بنا کرده است»^۷

این شیخ‌علیخان تا حدودی شخصیت خود را حفظ کرد «هرگز، با وجود اصرار شاه لب به مشروب نمیزد و میگفت: شاه برجان من حق دارد، اما بردین من حق ندارد»^۸ او طرفدار اصلاح وضع اداری کشور بود و عقیده داشت که سیستم بوروکراسی و کاغذبازی کار مملکت را خراب خواهد کرد و خود میخواست یک انقلاب اداری به وجود آورد. شاردن گوید:

۱ - سفرنامه سانسون ص ۸۲ - ۲ - سفرنامه شاردن، ترجمه محمد عباسی ج ۸ ص ۲۲۳ - ۳ - شاردن ج ۸ ص ۲۱۶ و ۲۱۷ - ۴ - سفرنامه سانسون ص ۸۶ - ۵ - روضة الصفاق ج ۸ ص ۴۹۰ - ۶ - منتظم ناصری ذیل وقایع ۱۰۷۹ - ۷ - شاردن ج ۷ ص ۱۵۹

شیخ علیخان ملائی را چوب زد که عرایض افسران جزء توپخانه را پیچیده و منلق و آمیخته با تعارفات بیحد و حصر نگاشته بود، باو گفت: صدراعظم کشور خیلی کارهای مهمتر دارد و وقت آن ندارد که خویش را وقف کشف رمز تحریرات تو بنماید، ... بایک انشای ساده و روشن عرایض مردم را بنویس و الا دستور خواهم داد دستهایت را ببرند.^۱

شیخ علیخان در مورد تجارت خارجی و روابط با همسایگان عقیده به سازش با روسیه داشت و ازینجهت هلندیها و پرتغالیها و انگلیسیها با او روی خوش نشان نمیدادند. او میگفت «مسکوی همسایه ماست و دوست ماست و روابط بازرگانی از قدیم برقرار است» به همین جهت سفیر آنها را زود تر از سایر سفرا پذیرفت. ۲ شیخ علیخان به نمایندگی شرکت شرقی^۳ که برای ادامه امتیازات آمده بود با تشدد صریحاً گفت:

«معلوم میشود این تو هستی که پیوسته انگلیسیها را به تکرار درخواست های بی معنی تحریک میکنی. و هر روز دودزغ پارچه سرخ رنگ بدوش یک نفر افکنده بعنوان سفیر تازه پیش ما میفرستی. دولت ایران تاکنون هزار بار مزد خدمتی را که انگلیسها کرده اند داده است و آنکه اول بار بر خلاف قرار داد رفتار کرده است ما نیستیم بلکه شماستید، ما حق داریم که آن قرارداد را لغو شده بدانیم»^۴

او کوشش داشت که آب رفته را به جوی بازآورد، اما، به قول بیهقی «هر چند شب و شبگیر کرد، و لیکن کارش بنرفت که تقدیر کرده بود ایزد عزذکره، که سلطنت رایگان از دست برود». مثل آنست که دولت صفوی در زمان شیخ علیخان خانه روشن کرده بود. ۵ اما بهر حال همین شیخ علیخان هم پیش از این روزگار (زمان شاه عباس دوم) از اعمال نفوذهای بی جا خودداری نداشته است. من باب مثال باید ذکر کرد:

دخالت در کار مهندس

«وقتی مهندس فرانسوی میخواست آب کوهرنگ را به زاینده رود سرازیر سازد، صدراعظم (که آنوقت حاکم کرمانشاه بود) در نواحی کردستان و همدان املاک فراوان داشت او مانع انجام این کار شد تا بتواند غلات و محصولات مختلف املاک دهکده های متعدد خود را که در ایالت کرمانشاه و همدان داشت در اصفهان بفروش برساند، این مرد بقدری نفوذ و قدرت داشت که منافع

۱ - شاردن ج ۳ ص ۲۷۳ و این کار او حرکت نادر را بیاد میآورد که میرزا مهدیخان را تنبیه کرد که چرا شکست او را در برابر عثمانی تحت لفافه پیچانده و بعنوان «چشم زخم» یاد کرده است. ۲ - شاردن ج ۳ ص ۲۴۵ ۳ - کمپانی هند شرقی اجازه یافته بود در بندر عباس شعبه تجارتخانه باز کند. بعدها اجازه یافتند که در اصفهان نیز نمایندگی باز کنند (۱۰۳۸) و اسلحه همراه داشته باشد. ۴ - سیاست خارجی ایران در زمان صفویه ص ۲۴۲ ۵ - خانه روشن کردن اصطلاحی است در میان مردم دهات، معمولاً کسی که در مرض موت باشد، او آخر کار ناگهان حالش روبه بهبودی میگذارد و پس از چند لحظه میسیرد. شاید این آخرین عکس العمل همه جانبه اعضا بدن در برابر مرگ باشد که متأسفانه بی نتیجه است. من در دورانهای تاریخی ایران، این خانه روشن کردن را چند جا دیده ام: مثل پیشرفتهای خسرو پرویز و فتوحاتش چند سال قبل از تسلط عرب، کوشش جلال الدین خوارزمشاه زمان حمله مغول، و کروفر محمد علی شاه پیش از فاتحه و قهوه خوردن ختم قاجاریه. این نیز یکی از آنهاست.

شخص او بر منافع کشور رجحان پیدا کرد ، باین ترتیب که شیخ علی خان به شاه قبولاند که آب کوه رنگ مضر و زاینده است و آب زاینده رود را که تنها آب مشروب اصفهان می باشد فاسد و آلوده خواهد ساخت ، سایر امراء نیز نظر او را تأیید کردند و طرح مذکور عقیم ماند ۱.

درین روزگاران هرگز توجه به این نشد که مردم چگونه در رفاه باشند . تمصب و قسریت جای سماحت و سهولت را گرفت .

رفتار با اقلیت نسبت به اقلیت ها برخلاف زمان گذشته بسیار بد رفتاری شده است ، در این زمان ، مسیحیان لنجان طبق معمول هر سال مبلغی به عنوان جزیه می پرداختند ، و چون چند سال نتوانسته بودند مبلغ نامبرده را بدهند ، وزیر بزرگ برای وصول بدهی آنها ، مقرری سر بازان چریک را به آنها حواله کرده بود ، آن بیچارگان بخت برگشته چون در شرایطی نبودند که بتوانند سر بازان چریک را راضی کنند و هیچ راهی برای فرار از چوب و جماق سر بازان بی رحم وجود نداشته است ، ناگزیر همه آنها به اتفاق به اعتمادالدوله مراجعه کرده و ازو استدعا کرده بودند که آنها را بدین اسلام بپذیرد . ۲.

البته بر اثر وساطت اعتمادالدوله اینان بخشوده شدند ، ولی توجه داشته باشید سر بازی

۱ - سفرنامه سانسون ص ۱۰۱ ، ولیس اول قاروره کسرت فی الاسلام ، در زمان قاجار هم در ریای قم تا چند سال قبل از مسافرت ناصرالدین شاه به قم (۱۳۰۶ ق) وجود نداشت . آقا ابراهیم امین السلطان دهات بسیار از قبیل قلعه محمدخان ، علی آباد ، کوشک نصرت ، منظریه و غیره در کنار جاده قم داشت ، ولی این راه برای عبور و مرور نبود و بیشتر کاروانها از راه کوتاهتری که از میان دریاچه کنونی می گذشت رفت و آمد میکردند .

امین السلطان برای آبادی املاک خود تدبیری اندیشید و دستور داد تا مسیر رودخانه شور را برگردانده به جلگه ای که محل تردد کاروان بود سردهند .

چون چنین کردند ، در اندک زمانی دریاچه بزرگی تشکیل یافت و مقصود امین السلطان حاصل گردید . سپس امین السلطان صحن بزرگ قم را بنا نهاد ، (یادداشت هایی از زندگانی خصوصی ناصرالدین شاه ، معیر الممالک ص ۱۱۰) ، و اینکه که ما باید راه قم را دور بزیم و یک برابر و نیم راه قبلی را بر گرد حوض امین السلطان ببیمایم ، ناچار باید یادی ازین صدراعظم متنفذ هم بکنیم !

همانطور که امروز هم وقتی مسافرین و کامیون داران بندرعباس از سیرجان به طرف طهران راه می افتند ، ناچارند دایره ای از طریق برد سیر و باغین و کبوترخان به رفسنجان طی کنند و راهی را که میشد با ۱۸ فرسنگ به رفسنجان وصل کرد ۳۵ فرسنگ اضافه کردند بحساب اینکه از روی بعضی املاک و دهات بگذرد . آنها راهی که از اعتبارات بین المللی و صرفاً به منظور وصل کردن بندرعباس به اصفهان مورد توجه بوده است .

۲ - سفرنامه سانسون ، ص ۳۲ ، باید گفته شود که آنچه مسیحیان به عنوان جزیه می پرداختند ، عبارت ازین بود که « افرادی که سنشان به پانزده سالگی می رسید ، هر کدام هفت لیورو ۱۰ سل و آنهایی که به بیست سال رسیده اند هر کدام پانزده لیورو سرانه می پرداختند ، (سفرنامه سانسون ص ۱۳۴) .

که بنا باشد حقوقش را از چنین محل‌هایی وصول کند ، چگونه سر بلژی برای روز جنگ خواهد بود و این مردم چگونه پشتوانه‌ای برای آن سپاه محسوب خواهند شد .

رسیدگی به شکایات و دادگستری هم معمائی بود . سانسون گوید :
داد خواهی
 در ایران مردم هرگز نمی‌توانند شکایات خود را به عرض شاه برسانند و معمولاً جز در مواردی که شاه سوار بر اسب بگرددش می‌پردازد و از خیا بانها عبور می‌کند ، مردم نمی‌توانند عریضه‌ها و خواسته‌های خود را به شاه تقدیم دارند .^۱

ما از پدران و قدیمی‌ها می‌شنیدیم که در زمان های قدیم مردم اگر می‌خواستند شکایاتشان مؤثر باشد ، هیچ راهی نداشتند جز اینکه وقتی که شاه از دربار خارج میشد و مثلاً به شکار یا سرکشی جایی میرفت ، خود را پیش پای اسب شاه بیفکنند ، تنها درین مورد ممکن بود به شکایت کسی دقیقاً رسیدگی شود ، اما عبور شاه چگونه بود : ابتدا چهارصد تفنگدار که نوار دراز قرمز ابریشمی خوش رنگی به تفنگهایشان بسته و در دو خط مستقیم مسیر شاه حرکت می‌کنند و پس از آنها عده‌ای سرهنک و صاحب‌منصبان دیگر سوار بر اسب درحالی که کاربین - های خود را مثل اعراب به پشت شانهایشان آویزان کرده حرکت می‌نمایند و بعد اسلحه‌داران شاه می‌آیند و بالاخره عده‌ی دیگر که شمشیر حمایل کرده‌اند و عده‌ای که به تیر و کمان مجهز می‌باشند و جمعی که اسلحه‌های شبیه به گرز دارند و پس از آنها رئیس کل دربار حرکت می‌کند و پس از آنها رئیس کل بیوتات سلطنتی و میرآخور باشی و خوان سالار بزرگ هر یک با عده‌ای صاحب‌منصب می‌گذرند و سپس چندین اسب بسیار عالی که زین و یراق قیمتی دارند می‌آورند و پشت سر آنها صاحب‌منصبان صوفی (قزلباشان) و فراشان دربار که همه با تبرزین‌های جنگی مسلح می‌باشند می‌آیند ، پس از آنها مهماندار باشی که سفرای خارجی را به حضور شاه معرفی می‌کند می‌آید ، پس از و چهار نفر از امراء که خدمت شاه را افتخاراً به عهده دارند حرکت می‌کنند و پشت سر آنها رئیس کل تشریفات می‌آید ، و مواظبت می‌نماید تا در سر راه عبور شاه مانعی پیش نیاید ، پس از او غلام بچگان دربار درحالی که لباسهای فاخر و زیبا به تن دارند سوار بر اسب می‌آیند و بالاخره کسی که چتر آفتابی یا سایه بان شاه را با خود حمل می‌کند و کسی که مأمور تهیه قلیان شاه می‌باشد از پشت سر غلامان می‌رسد تا در صورتی که شاه در طول راه به سایه بان یا به قلیان احتیاج پیدا کند ، سایه بان و قلیان را بدست غلامان بدهند تا به حضور شاه ببرند ، پس از آن کمی جلوتر از شاه اولین خواجه حرم سرا یا ریش سفید و محترم‌ترین خواجه حرم در وسط دوازده فراش پیاده می‌آید و بالاخره پشت سر آنها اعلیحضرت شاه تشریف می‌آورند^۲

با این مراتب شکایت کردن آن کشاورز جیرفتی که مثلاً خود را به اصفهان رسانیده بود آسانتر ازین نبود که امروز فی‌المثل یک بیت کنگک بخواهد شکایت خود را تقدیم سازمان ملل کند ! چقدر تفاوت داشت این رسیدگی به حال مردم با زمان شاه عباس که خود شخصاً شبها با لباس درویشی به قهوه‌خانه‌ها میرفت و وضع مردم را از دهان خود مردم می‌شنید و به فقرا و عجزه رسیدگی میکرد یا خود پنهانی به کرمان میرفت که شکایت زرتشتیان را رسیدگی کند .

بسیاری از مردم ، کار غیر مشروع را با صرفه‌تر از کار اساسی دانستند خصوصاً آرامنه که بر اثر این جریانات ناچار به قاچاقچی گری

قاچاق

پرداختند ، و آن ارامنه بازرگان خوش حساب زمان شاه عباس تبدیل به کسانی شدند که شمش-های نقره را از راه بصره قاچاقی به هند می بردند چنانکه یکبار هشتصد هزار اشرفی دربصره ذخیره داشتند و قرار بود سفیر هلند با کشتی خود این پول ها را خارج کند .^۱ ما میدانیم که در سالهای قبل ، خصوصاً زمان شاه عباس بزرگ ، حتی برای زیارت مکه معظمه نیز از زی به کسی داده نمیشد اما این روزها همین مأمور گمرک بندر عباس وقتی از مونت فره Mr. mont Ferre رئیس موسسه بازرگانی کمپانی هند مبلغ قابل ملاحظه ای پول توقیف کرد ، شاه دستور آزادی پول او را صادر کرد و مأمور خود را « سنگ روی یخ » نمود .^۲

مناسبات خارجی از صورت عادی خارج شده به علت رشوه و ارتشاء بصورت دکانداری و کلاه گذاری در آمده بود ، و نمایندگان خارجی ضعف عمومی دولت را به خوبی احساس میکردند .

وقتی نماینده آلمان برای عقد معاهده با ایران علیه عثمانی آمده **احساس ضعف** بود ، اعتماد الدوله گفت : شاه ایران به پادشاه عثمانی وعده داده است که بایکدیگر در صلح و آرامش سر کنند ،^۳ و به سفیر لهستان نیز که پیشنهاد میکرد ایران شهرهای بصره و بغداد و ارزروم را پس بگیرد همان اعتماد الدوله گفت : آقایان فراموش نفرمایند که باز کردن سرکندوی زنبور کار خطرناکی است ،^۴ و این درست شبیه گفتار مرحوم حاج میرزا آقاسی است که در باب دریای خزر و روسها گفته بود : ما خاطر شیرین دوست را به خاطر مستی آب شور تلخ نخواهیم کرد !

گفتگوهای فوق ، منتهای ضعف سیاسی و نظامی دولت ایران را ثابت می کند .

در چنین اوضاعی ، کار بدست خواجه سرایان افتاده بود . به قول سانسون : اداره امور مملکت در دست یکی از خواجهگان حرم سراسر است و این همان خواجه محترمی است که شاهزاده ای را که باید جاننشین

نفوذ

خواجه سرایان

پدر گردد از میان شاهزادگان انتخاب می کند ... خزانه سلطنتی به يك خواجه حرم سرا سپرده میشود . صندوقخانه شاه و تمام اشیاء قیمتی که به شاه تقدیم میشود نیز در دست يك خواجه حرم سراسر است و شاه باین علت به خواجهگان اعتماد دارد که اینان خود هیچ منافعی در زندگی ندارند ، علاوه بر این شاه وارث آنهاست ، یعنی اگر تصادفاً یکی از خواجهگان حرم در دوره زندگی به جمع مال بپردازد ، بالاخره اموال او به خزانه شاه داخل می شود . در شورای امور مالی مملکت هیچ امری بدون شرکت خواجه ای که مستحفظ خزانه شاه است انجام نمی شود .^۵

۱ و ۲ - سفرنامه سانسون ص ۳۳ و ۳۵ - ۳ و ۴ - سفرنامه سانسون ص ۱۷۳ و ۱۷۵

۵ - سفرنامه سانسون ص ۱۷۷ ، گوئی درست اوضاع دربار داریوش دوم هخامنشی که ابتدای سقوط هخامنشیان بود شروع شده است . آنطور که پیرنیا نوشته : در زمان داریوش دوم قتل های متعدد در خانواده سلطنت و شورش های پی در پی ایالات نشان میدهد که خاندان هخامنشی و دربار با انحطاط کامل افتاده و با سرعت رو به انقراض میرفت ، از خصائص سلطنت این شاه یکی دخالت زنها و خواجه سرایان باموردولتی است ، ... دیگری عدم توجه بامور لشکری و خراب شدن سپاه ایران . درباری که خواجه سرایان و زنان در آن میدان یافته بودند ، نفوذ و درخشندگی و اهمیت سابق خود را از دست داد ... انضباط زمان داریوش اول که به قول هرودوت میگفت «به قدر دانه های انار مگابیز می خواهم» فراموش شد . (ایران باستان ص ۹۸۹) . در واقع در این دوره هم ، اللهوردی خان ها و گنج علی خان ها جای خود را به آقا قافور خواجه و علیقلی خان رشوه گیر داده بودند .

کم کم غلامان و غلامزادگان گرجی که در دستگاه صفویه جزء عمله طرب بودند جزء اعمال حرب شدند و حکومت نواحی مختلف را بدست آوردند. سانسون گوید: درین ایام بسیاری از مقامات بزرگ و مهم مملکت در دست امراء گرجی می باشد و آن عده از امرای گرجی که مقامات دولتی را اشغال نکرده اند همیشه در مهمانسرای شاه حضور بهم میرسانند و جای معینی دارند و مخارج آنها از خزانه شاه پرداخت می شود و از تمام امتیازاتی که مهمانان شاه برخوردارند بهره مند می شوند و باشاه برسریک سفره می نشینند^۱

درواقع همان موقعیتی که ترکان در دربار خلفای عباسی یافتند، گرجی ها نیز در دربار صفوی پیدا کردند و همانطور که ترکان بالاخره ریشه عباسیان را در آوردند، گرجیان نیز چنانکه خواهیم دید موجب سقوط صفویه شدند. باز از اینجا میتوانیم دریابیم که چرا نه تنها گبران و ارامنه خلفا و یهودان و قزلباشان باشاه صفوی در آخرین دقایق همراهی کامل نکردند، بلکه مسلمانان نیز عموماً دل خوشی ازین حکومت نداشتند، همسایگان هم که تکلیف معلوم است، ترکان عثمانی و روسها و هلندیها و هندیها که چنان بودند، و از بکان هم آتقدر با ایرانیان دشمن بودند و از آنان متنفر که وقتی یک سوار از بک از میدان جنگ بر می گشت تا برای زنش از خون ایرانیان سوقات نمی آورد و زنش آن خون را بسلاستی شوهرش نمی نوشید، زن از مراجعت شوهرش از میدان جنگ اظهار شادمانی نمی کرد و پذیرائی و تمکین نمی نمود^۲

هیچ چیز مثل عدم امنیت، سرمایه را به زمین فرو نمیبرد.

نخستین آثار عدم امنیت بلافاصله از مرگ شاه عباس اول و در زمان شاه صفی ظاهر شد که در سال ۱۰۴۲ ه. کشتی های روسیه به سواحل دریای خزر حمله کردند تا کشتیهای تجار و کالای آنان را بر بایند. در حالیکه در همان روزها در گیلان کسی خود را پادشاه دانسته و سی هزار نفر طرفدار پیدا کرده بود^۳.

در ۱۶۶۵ م (= ۱۰۷۶)، سال آخر شاه عباس دوم و سال اول شاه سلیمان (بار دیگر به تحریک روسها طوایف قزاق، گیلان و مازندران را اشغال کردند، تعداد آنان ۶ هزار تن بود و ۸۰ توپ داشتند و در ۴۰ کشتی حمله بردند و رشت را گرفتند و غارت کرده و برگشتند^۴.

بار دیگر نیز ۵ هزار قزاق مسکوی و ترکان و از بکان در زمان شاه سلیمان (۱۶۶۹ م = ۱۰۸۰ ه.) به تجاوز پرداختند. و چنین بنظر میرسد که در بیشتر این سالها اوضاع شمال نا آرام بوده باشد. ناتمام

۱ - سفرنامه سانسون ص ۲۰۷

۲ - روضة الصفا، ج ۸ ص ۴۴۷، و منتظم ناصری می نویسد باد آنها را به شیروان انداخت.

۳ - منتظم ناصری ذیل وقایع ۱۰۳۸ - ۵ - شاردن ج ۹ ص ۲۰۳ - ۶ - شاردن ج ۸